



# کودک رشد ۲



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی  
[www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی  
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی  
دوره‌ی بیست و هشتم • شماره‌ی پی در پی ۲۲۸ • آبان ۱۴۰۰ • ۳۲ صفحه • ۴۳۰۰۰ ریال



## به نام خدای بخشنده و مهربان

سلام خدا بر حضرت محمد (ص) و خانواده‌ی پاک او

# کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

### رشد کودک • شماره‌ی ۲

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی  
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی بیست و هفتم • آبان ۱۴۰۰  
شماره‌ی پی در پی ۲۲۸

مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی

سرمدیر: مهری ماهوتی

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

ناظر هنری: کوروش پارسائزاد

طراح گرافیک: روشنگر فتحی

ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی،  
شماره‌ی ۲۶۶ دفتر انتشارات و فناوری آموزشی  
صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و  
مطلب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به  
نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲  
دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸  
تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

رایانامه: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت افست

بعضی از مطالب مجله به صورت صوتی یا تصویری در  
دسترس شماست. کافی است تصویر کیوآرکد را با  
گوشی هوشمند بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک  
نرم افزار رایگان مانند QR code reader یا  
QR code scanner استفاده کنید.

- ۱ سرزمین شگفت‌انگیز
- ۲ روزهای مهم ماه
- ۳ حیاط نقاشی
- ۴ تولدت مبارک
- ۵ بهترین دوست
- ۶ مواظب آب باشیم
- ۸ دم خاکستری
- ۱۰ شعر
- ۱۲ مورچولک‌ها
- ۱۳ گول گرسنه
- ۱۴ آلاکلنگ
- ۱۵ قصه کوچولو
- ۱۶ دوستی برای همه
- ۱۸ توپ و توت
- ۲۰ سواره نه، پیاده!
- ۲۲ قایق هوایی
- ۲۳ کتاب کتاب
- ۲۴ کلمه‌های مهربان
- ۲۶ بازی، سرگرمی
- ۲۸ میثی و ماشی
- ۲۹ خندونک
- ۳۰ نقاشی چند تکه
- ۳۲ آب بازی علمی



تصویرگر روی جلد: یگانه یعقوب‌نژاد  
تصویرگر صفحه‌ی فهرست: سولماز جوشقانی  
صدا: سمیه انوری‌زاده، احسان مهرجو



# سرزمین شگفت‌انگیز

تصویرگر: کیانا میرزایی

سلام دوست خوبم  
 وقتی کوچک بودم، خاله سوسکه‌ای را می‌شناختم که با یک آقا موشه عروسی کرد.  
 لاک‌پشتی را می‌شناختم که دوست داشت پرواز کند و آخرش به کمک دو تا مرغابی  
 به آسمان رفت. یک خروس بود که از روباه‌ها نمی‌ترسید. یک کلاغ هم بود که به او  
 می‌گفتند کلاغ خوش‌خبر. همه‌ی این‌ها را در کتاب‌ها شناخته بودم.  
 حالا هم خیلی چیزها هست که دلم می‌خواهد بدانم. برای همین خیلی کتاب می‌خوانم.  
 تو هم دلت می‌خواهد خیلی چیزها را بدانی؟ کاری ندارد، همین‌طور که آرام آرام  
 باسواد می‌شوی، کتاب بخوان.

کتاب‌ها برای ما قصه‌ها و حرف‌های جالب و شگفت‌انگیز دارند.  
 بچه‌ها! به سرزمین کتاب‌خوان‌ها خوش آمدید.

مهری ماهوتی





● مهری ماهوتی  
● تصویرگر: مهسا تهرانی

۲ آبان

تولد حضرت محمد (ص)

پیامبر عزیز ما می خواست  
همه‌ی مردم جهان با هم مهربان  
باشند.

۱۳ آبان

روز دانش آموز و مبارزه با ظالمان جهان

دعا می کنیم همه‌ی بچه‌ها در صلح  
و آرامش درس بخوانند.

۲ آبان

تولد امام جعفر صادق (ع)

اولین درس امام صادق (ع)  
راستگویی بود.

۲۳ آبان

تولد امام حسن عسکری (ع)

امام حسن عسکری (ع) می فرماید:  
«بهترین دوست کسی است که  
اشتباه تو را می بخشد.»

۲۵ آبان

وفات حضرت معصومه (س)

معصومه یعنی پاک و بی گناه.  
ما حضرت معصومه (س) را مثل  
برادرش امام رضا (ع) دوست  
داریم.

۲۵ آبان

روز کتاب و کتاب خوانی

با کتاب می توانیم به همه جای دنیا  
سفر کنیم.

# حیات نقاشی



● شاعر: اکرم السادات هاشمی پور  
● تصویرگر: یگانه یعقوب تژاد

حیات ما بزرگه  
گر به داره موش داره  
درخت سیب و آلو  
سنجاب و خرگوش داره

یه گوشه‌ی این حیات  
سر سره داریم و تاب  
یه گوشه دون می خورن  
پرنده‌ها تو آفتاب

حیاطی که من می گم  
فقط یه نقاشیه  
مداد آبی من  
در حال آب پاشیه





# تولدت مبارک

کبری بابایی  
تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

خدای مهربان سلام

بین چه کاغذرنگی‌های قشنگی دارم؛ سفید، زرد و قرمز. می‌خواهم گل‌های کاغذی بسازم با بادکنک‌های رنگی، درخت‌های سبز، پرنده‌های صورتی و سبز، و پروانه‌های خال خالی! این‌ها کارت تبریکم را قشنگ‌تر می‌کنند.

خب، حالا ستاره‌ها، ماه، خورشید و گل‌های خوشگل را روی مقوای سفید می‌چسبانم. پرنده‌ها و پروانه‌ها دارند دور کارت پرواز می‌کنند. دلشان می‌خواهد بروند توی کارت تبریک تولد حضرت پیامبر (ص) و امام جعفر صادق (ع)، اما جا نمی‌شوند.

مامان برایم مقوای بزرگ‌تری می‌آورد. همه‌ی این‌ها را رویش می‌چسبانم. بعد هم دوتایی کلمه‌های خوبی را می‌نویسیم که درباره‌ی پیامبر (ص) و امام ششم (ع) است. مامان می‌نویسد: خوش اخلاقی، من می‌نویسم: مهربانی و دوستی. مامان می‌نویسد: دانایی و علم، من می‌نویسم: کمک به دیگران.

من و مامان دوتایی می‌نویسیم: پیامبر عزیزم، امام مهربانم، تولدتان

مبارک!

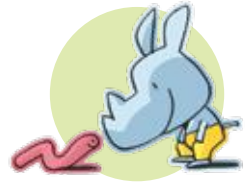
می‌خواهم از کاردستی‌ام عکس بگیرم و آن را برای خانم معلم بفرستم تا بچه‌ها هم ببینند.



# بهترین دوست

● کلر ژوبرت

با میثم توی کوچه بازی می کردم. میثم سه گردو از جیبش درآورد و گفت: «من یک جای خیلی خوب برای قایم شدن بدم. اگر پیدایم کنی، این گردوها مال تو.»  
من چشم گذاشتم و شمردم: «یک، دو، سه، ... هشت، نه، ده.» بعد دنبال میثم گشتم. ولی پیدايش نکردم!  
یک دفعه فکر خوبی کردم. بلندبلند داستان خنده داری تعریف کردم. صدای خنده از توی درخت وسط کوچه آمد. جلو دویدم و میثم را توی سوراخ تنه‌ی درخت دیدم.  
میثم عصبانی بود. داد زد: «بیا گردوها را بگیر. ولی بازی را خراب کردی!» من هم قهر کردم و رفتم. اما ته کوچه که رسیدم، یاد چیزی افتادم و برگشتم. به میثم گفتم: «امام حسن عسکری (ع) فرموده‌اند: «بهترین دوست کسی است که اشتباه دوستش را فراموش کند و خوبی‌اش را یادش باشد.»  
بعد گفتم: «تو خیلی زود عصبانی می شوی، ولی به خاطر خوبی‌هایی که داری، تو را می‌بخشم. هم خسیس نیستی، هم بدقولی نمی‌کنی.»  
میثم خندید و گفت: «تو هم خیلی زود قهر می‌کنی، ولی زود هم آشتی می‌کنی. خوب هم بلدی بخندانی.»  
آن وقت گردوها را با هم شکستیم و خوردیم.



# مواظب آب باشیم

● ندا احمدلو  
● تصویرگر: سحر صدارت



هنوز وقت ناهار نشده بود. مادر مینا صدایش زد:  
«دخترم، بیا با هم میوه بخوریم.»  
مینا با خوش حالی رفت تا اول  
دست‌هایش را بشوید.  
صدای شالاپ‌شولوپ آب توی  
دست‌شویی پیچید. وقتی مینا به اتاق  
برگشت، مامان اخم کرده بود.

مینا پرسید: «مامان، شما ناراحتی؟»  
مامان گفت: «عزیز دلم، این  
چه صدایی بود که از دست‌شویی  
می‌آمد؟ آب که برای بازی کردن  
نیست! هدر می‌شود. اگر آب نباشد،  
هیچ کدام از ما، حیوانات و گیاهان،  
زنده نمی‌مانیم!»  
مینا سرش را پایین انداخت و آهسته  
گفت: «بخشید.»  
مادر، مینا را کنار خودش نشاند  
و گفت: «دختر قشنگم! ما باید از  
نعمت‌های خدا به درستی استفاده  
کنیم.»







وقتی دست‌هایمان را می‌شوئیم،  
شیر آب را ببندیم.



موقع مسواک‌زدن بهتر است  
از یک لیوان آب استفاده کنیم.



موقع حمام‌کردن، دوش آب  
را از اول تا آخر باز نگذاریم.



با اسباب‌بازی‌های آب‌پاش  
بازی نکنیم.



اگر آب لیوان زیاد بود،  
آن را دور نریزیم. می‌توانیم آب اضافی  
لیوان را داخل گلدان‌ها بریزیم.



وقتی دیدیم یکی از شیرهای خانه  
چگه می‌کند، با کمک بزرگ‌ترها  
آن را درست کنیم.

# دُم خاكستري



● مينا مهدي زاده  
● تصويرگر: ثنا حبيبي راد

زمستان بود. کلاغ سیاه از جای گردوها باخبر شده بود. گاهی یواشکی می رفت و چند تا از آن‌ها را می خورد. یک روز مامان سنجاب دید گردوها کم شده اند. به بچه سنجاب‌ها گفت: «باید جای گردوها را عوض کنیم. حتماً وقتی لانه نیستیم، کسی آن‌ها را می خورد!»

دُم خاكستري گفت: «این گردوها خیلی درشت و سنگین هستند.» و گوشه‌ی لانه نشست. بقیه‌ی بچه سنجاب‌ها، به همراه مادر، گردوها را قِل قِل نزدیک درخت کنار رودخانه رساندند. دُم خاكستري یک دفعه کلاغ سیاهی را دید که روی شاخه‌ی نزدیک لانه نشسته بود. فریاد زد: «مامان... کلاغ!» اما همه دور بودند و صدایش را نمی شنیدند. دُم خاكستري حسابی ترسیده بود. حالا کلاغ دوباره جای گردوها را می فهمید. باید کاری می کرد. اما چه کاری؟

نگاهی به دور و برش کرد. هنوز چند تا گردو مانده بود. هرچه زور داشت، در دستان کوچکش جمع کرد. یکی از گردوها را برداشت و تند از لانه بیرون رفت. گردو را محکم به طرف کلاغ پرت کرد.

وای، نه! ... گردو به شاخه‌ی درخت خورد و روی زمین افتاد. دُم خاكستري گردوی دیگری برداشت. چشمانش را تنگ کرد و دقیق نشانه گرفت. این بار گردو به بال کلاغ خورد و صدای قارقارش را درآورد.

سنجاب‌ها که صدای کلاغ را شنیدند،

هر کدام در سوراخی قایم شدند.

کلاغ هم پرید و رفت.



دم خاکستری با خودش فکر کرد گردوها آن قدر هم سنگین نبودند! یکی از آنها را قل داد و به طرف درخت کنار رودخانه رفت.





# مسافر

● مریم زرنشان

حرف می زدم  
با گل و چمن  
قاصدک نشست  
روی دست من

بی صدا پرید  
نرم مثل پر  
گفت با نسیم  
می روم سفر



# روی شانه‌ی بابا

● منیره هاشمی

از تمام آدم‌ها  
قدبلندتر هستم  
آسمان چه نزدیک است  
می‌رسد به آن دستم

حسّ جالبی دارد  
زندگی در این بالا  
به! چه جای خوبی است  
روی شانه‌ی بابا



# پرده‌ی پرستاره

● صبا فیروزی

رو پرده‌ی اتاقم  
نقش هزار ستاره است  
دلم برایش می‌سوزه  
گوشه‌ی پرده پاره است

اما بازم قشنگه  
خیلی دوستش دارم من  
ستاره‌هاش دو رنگه  
بنفش و زرد روشن



● تصویرگر: مرضیه قوام‌زاده

# داداش من

● علی باباجانی

نام من معصومه است  
حضرت معصومه جان  
تو به داداشم بگو  
تا که باشد مهربان

وای از این داداش من  
باز دعوا کرده است  
او سر من داد زد  
قلب مامان را شکست



# مورچولک‌ها

قصه‌های دیدنی



● حبیب یوسفزاده

● تصویرگر: لاله ضیایی



۱

۲



۴



۳



۵



غذا خوری



● عباس عرفانی مهر  
● تصویرگر: زینب بدری

## غول گرسنه

یکی بود، یکی نبود. یک غول بی شاخ و دم بود. غول گرسنه بود. رفت و رسید به یک پیرزن. داد زد: «آهای پیرزن! گرسنه‌ام! می‌خوام هامت کنم، هومت کنم.» پیرزن شجاع بود. گفت: «غول بی شاخ و دم! حیا نمی‌کنی؟ برو غذاخوری، هرچقدر دوست داری غذا بخور.»

غول بدوید و رفت غذاخوری. به آشپز گفت: «غذا بده، وگرنه خودت را هوم می‌کنم.» آشپز ترسید و گفت: «اینجا یک غذاخوری کوچک است. غذا کم دارد. برو یک جای بزرگ‌تر.» غول گفت: «پس خودت را هام می‌کنم.»

آشپز هرچه غذا داشت آورد و داد به غول. غول خورد و سیر شد. خندید. وقتی خندید، لپ‌هایش باد کردند. دماغش قرمز شد. قیافه‌اش خنده‌دار شد. آشپز غش غش خندید و گفت: «دوست داری کار کنی؟ دیگر دنبال غذا نگردی؟»

غول گفت: «آره.» آشپز یک تابلو به دست غول داد. روی آن نوشته بود غذا حاضر است. غول جلوی در نشست و خندید. قیافه‌اش بامزه بود. بچه‌ها و مردم خوششان آمد. یکی یکی آمدند داخل، غذا خوردند و پول دادند. آشپز باشی پولدار شد. غول هم صاحب کار شد.



# آلا کلنگ

حبيب يوسفزاده

تصويرگر: نرگس جوشش







## آبر قلقلکی

● فرزانه فراهانی

● تصویرگر: ویدا کریمی

آبر کوچولو دلش خنده می خواست.

به دریا لبخند زد. به کوه لبخند زد. به جنگل هم لبخند زد. یکهو باد آمد و دورش چرخید. قلقلکش داد؛ تند و تندتر. ابر غش غش خندید. از خنده ی زیاد اشکش در آمد. یک نم، دو نم، و نم‌های تند و تندتر. آن روز ابر کوچولو از خنده ی زیاد شرشر بارید.

## سبز بازیگوش ● مریم عاطفی

لگه ی زرد نشسته بود یک گوشه. لگه ی آبی آمد پیشش و گفت: «می آبی بازی؟»  
 لگه ی زرد گفت: «چی بازی؟»  
 لگه ی آبی گفت: «چرخ و فلک.»  
 آبی و زرد دست هم را گرفتند. چرخیدند و چرخیدند و چرخیدند.  
 یک دفعه یک لگه ی بزرگ سبز پهن شد روی زمین. لگه ی سبز که سرش گیج می رفت، از خودش پرسید: «من کی ام و من کی ام؟ من چی ام و من چی ام؟»  
 وقتی آرام شد، نگاهی به خودش کرد و گفت: «وای! من یک زرد-آبی بازیگوشم!»





# دوستی برای همه

● مجید عمیق

● تصویرگر: سولماز جوشقانی

درختان در روز، هنگام نفس کشیدن اکسیژن را خارج می کنند.  
ما اکسیژن را برای نفس کشیدن لازم داریم.

درختان در فصل گرما همه جا را سرسبز  
و خنک نگه می دارند.



درختان از جاری شدن سیل  
جلوگیری می کنند.

از چوب درختان برای ساختن میز، صندلی،  
کمد، در و پنجره استفاده می شود.





درختان به ما میوه‌های  
خوش مزه می‌دهند.



پیامبر خدا (ص) می‌فرمایند: خداوند درخت  
را برای انسان آفرید. او باید درخت بکارد  
و آن را آبیاری و حفظ کند.

بسیاری از پرندگان و حیوانات روی  
درختان زندگی می‌کنند.

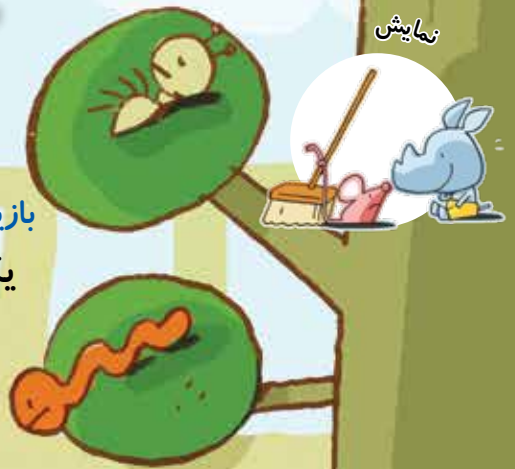


مداد و کاغذ و دفتر از چوب درختان  
تهیه می‌شوند.



# توپ و توت

نمایش



بازیگران: درخت، دو برادر

یک بچه به جای درخت وسط صحنه ایستاده است. دست‌هایش را مثل شاخه باز کرده و میوه‌های توت به آن آویزان هستند.

**درخت:** چه هوای خوبی! بچه‌ها کجایید؟ بیایید از توت‌های درشت و خوش مزه‌ی من بخورید!

درخت شاخ و برگ‌هایش را تکان می‌دهد. صدای پای دو تا بچه می‌آید. دو برادر با توپ وارد صحنه می‌شوند. توپ بازی می‌کنند. دور درخت می‌چرخند.

**برادر کوچک:** داداشی! بنداز توپ رو!

**برادر:** باشه! باشه! بگیرش!

**برادر کوچک:** بالاتر! بالاتر بنداز!

**برادر:** اگه می‌تونی بگیرش!

(توپ پرت می‌شود و بالای درخت می‌ماند.)

**برادر کوچک:** درخت توت! آهای! زودباش توپمون رو بنداز پایین!

**برادر:** آره، آره! توپمون رو بده!

**درخت (خودش را به سمت راست و چپ می‌کند):** نمی‌شه! لای شاخه‌هام گیر کرده!

**برادر کوچک:** حالا چی کار کنیم؟

**برادر:** الان خودم هُلش می‌دم! (پسردرخت را هُل می‌دهد.)

**درخت:** آخ آخ، کمرم!

**برادر کوچک:** اینجوری نمیشه! الان میام!

(پسر از صحنه بیرون می‌رود. بایک چوب

برمی‌گردد و چوب را به درخت می‌کوبد.)



**درخت:** وای! دردم گرفت!  
**برادر:** آخ آخ! اینجوری که درخت اذیت میشه!  
**برادر کوچک:** نگاه کن! ببین چقدر توت ریخته! بیا بخوریمشون!  
**برادر:** صبر کن بذار برات توت های تمیز بچینم!  
**برادر کوچک:** چطوری؟ درخت که می گه دردش میاد!  
**برادر:** هر کاری راهی داره! دنبالم بیا! (دوتایی

می روند. بایک چهارپایه و سبد برمی گردند.)

**برادر:** من می رم بالای چهارپایه  
تا هم توت بچینم و  
هم توپ رو بیارم.

**برادر کوچک:** منم این  
سبد رو برای تو نگه  
می دارم داداشی. (پسر روی

چهارپایه می رود. هم توت می چیند  
و هم توپ را می اندازد.)

**برادر کوچک:** بریم توت ها رو بشوریم و  
بخوریم!

**برادر:** خیلی ممنونیم ازت درخت توت!

**درخت:** بازم بیا بید پیش من تا بهتون یه  
عالمه توت خوش مزه بدم!  
دو برادر خوش حال و خندان از صحنه  
خارج می شوند.





# سواره نه، پیاده!

● نویسنده و عکاس: اعظم لاریجانی

نفس راحت بکش. بایینی هوا را تو بکش و با فوت هوا را بیرون بفرست.  
۱۰ بار تکرار کن. یک، دو، سه، حالا حرکت.



## روی یک خط راه برو!

یک خط پیدا کن و سعی کن روی آن راه بروی.  
دست‌هایت را باز کن. باز کردن دست‌ها  
کمک می‌کند پایداری از خط بیرون نرود.



## رژه برو، قدم رو

یک، دو، قدم رو. بله. حالا وقتی راه می‌روی،  
دست‌هایت را هم همراه پاهایت حرکت  
بده. دست چپ با پای راست، دست راست  
با پای چپ.



## بالا برو

روی لبه‌ی باغچه راه برو.  
برای اینکه نیفتی، دست‌دوستت،  
مادرت یا پدرت را بگیر.



**عقب عقب راه برو**  
اول بگو یک نفر بزرگ تر پشتت بایستد  
تا نیفتی. حالا عقب عقب راه برو.



**زیگزاگ برو**  
روی زمین خط زیگزاگ بکش (هفت و هشتی).  
روی آن راه برو.



**دور بچرخ**  
روی زمین دو دایره ی  
چسبیده به هم بکش و  
روی آنها راه برو.

**چه پیاده روی خوبی!**



# قایق هوایی

وسایل لازم: مقوّا، مقداری کاغذ رنگی یا کاغذ کادو، دو متر نخ کنفی، چند شاخه‌ی خشک درخت (کوچک و بزرگ)، چسب.

۱. کاغذ کادو یا کاغذ رنگی را روی مقوّا می‌چسبانیم.
۲. یک سه‌گوش به اندازه‌ی درازی شاخه می‌بریم.
۳. نخ کنفی را دور شاخه گره می‌زنیم.
۴. سه‌گوش کاغذی را وسط نخ کنفی می‌گذاریم و آن را با چسب می‌چسبانیم.
۵. از قسمت بالای سه‌گوش گره می‌زنیم.
۶. قایق را به یک شاخه‌ی چوب بزرگ‌تر گره می‌زنیم.





- آمنه شکاری
- عکاس: اعظم لاریجانی



کتاب کتاب

## آلودگی برای پخش کردن نیست



نویسنده: الیزابت وردیک  
 مترجم: مریم عربی  
 تصویرگر: ماریکا هینلن  
 انتشارات فنی ایران  
 تلفن: ۰۲۱-۸۸۵۰۵۰۵۵

أهو أهو أهو! سرفه!  
 اگر گفتی باید چه کار کنی؟  
 پیش از اینکه میکروب‌ها و ویروس‌ها بیایند بیرون،  
 جلوی دهانت را بگیر. حالا چطوری؟  
 می‌توانید این کتاب را بخوانید و با مطالب جالبی  
 درباره‌ی میکروب و روش‌های جلوگیری از  
 پخش شدن آن آشنا شوید.



## چتر و کلاه و لیوان

مجموعه‌ی «خیلی مواظبم باش»  
 شاعر: افسانه شعبان‌نژاد  
 تصویرگر: محدّثه جعفری  
 انتشارات لوپه‌تو  
 تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۷۵۸۶۷

### چتر

چتر قشنگی داشتم  
 یه گوشه جاش گذاشتم  
 خروسه از راه رسید  
 چتر قشنگم رو دید

با خواندن این شعرهای زیبا یاد می‌گیریم از وسایلمان  
 مواظبت کنیم.  
 «مرداد و تراش و کتاب» هم یکی دیگر از کتاب‌های  
 مجموعه‌ی «خیلی مواظبم باش» است.



قایق آماده است. می‌توانی آن را  
 هر جا دوست داری آویزان کنی.

# کلمه‌های مهربان



سلام! یادت هست اولین بار که حرف زدی،  
چی گفتی؟

من هم یادم نیست! چون خیلی کوچولو بودم!  
اما حالا بزرگ‌تر شده‌ام. می‌توانم با دیگران  
درباره‌ی خیلی چیزها حرف بزنم.  
چطوری؟ خوب معلوم است! با کلمه‌هایی که بلد  
هستم.

بعضی کلمه‌ها شیرین و مهربان هستند. وقتی  
با استفاده از آن‌ها حرف می‌زنم، بقیه می‌فهمند  
که من دوستشان دارم.



تو هم مثل من حرف‌های زیادی بلدی؟  
حالا...

یکی من می‌نویسم، یکی هم  
تو بنویس!

من: می‌خواهی کمکت کنم  
وسایلت را مرتب کنی؟  
تو: .....



من: تو هم مى توانى با اسباب بازى من  
بازى کنى.

تو: .....

من: بيا با هم دوچرخه سوارى کنيم.

تو: .....



بعضى وقتها هم ممکن است  
حرفهايم ديگران را ناراحت کند.  
تو به جاى اين جور حرفها چه  
مى گوىى؟  
مثلاً من مى گويم .....



من: تو هميشه خرابكارى مى کنى.

تو: .....

من: چه كيف زشتى دارى!

تو: .....

من: با تو قهر هستم.

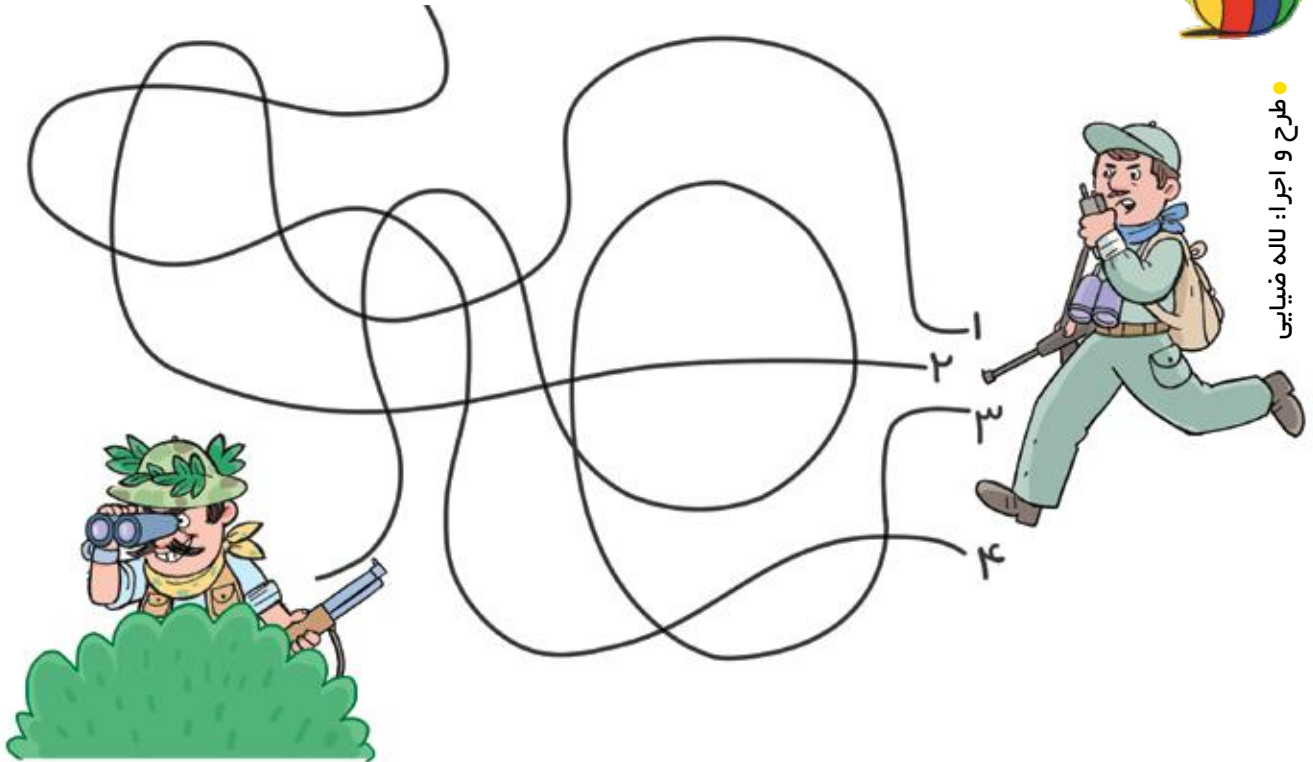
تو: .....

من و تو هميشه مى توانيم حرفهاى  
خوب بزويم. مى توانيم اين طورى به  
ديگران بگويم که دوستشان داريم.





به محیطبان کمک کن تا شکارچی را دستگیر کند.



طرح و اجرا: ناله ضیائی

کدام کارها به جنگل آسیب می‌رساند؟ ☹️ بکش. کدام به جنگل کمک می‌کند؟ 😊 بکش.



تعداد کیسه‌های پلاستیکی هر نفر را در جدول با علامت X نشان بده.  
چه کسی کمتر از همه کیسه پلاستیکی مصرف کرده است؟



زباله‌هایی که در دریا می‌بینی از کجا آمده‌اند؟ هر کدام را به شکل قبلی خودش برسان.





# میشی و ماشی

● مریم سعیدخواه ● تصویرگر: یگانه یعقوب نژاد

ماشی توی سبزه‌ها بالا و پایین می‌پرید و آواز می‌خواند. میشی ساکت کنار درخت نشسته بود. ماشی صدا زد: «پس چرا نمی‌آیی بازی کنیم! بیا آواز بخوانیم.»  
میشی حوصله نداشت. سرش را چندبار به طرف بالا تکان داد؛ یعنی: نه نمی‌آیم.

ماشی پرسید: «چرا؟ دوست نداری آواز بخوانی؟»

میشی جواب نداد. ماشی پرسید: «از دست من ناراحتی؟»

میشی باز سرش را تکان تکان داد؛ یعنی: نه. نه. نه. بعد یک قطره اشک سر خورد روی صورتش. ماشی پرسید: «چی شده؟»

میشی دستش را از جلوی دهانش برداشت و گفت: «دندانم، دندانم خیلی درد می‌کند!»  
ماشی گفت: «حتماً دندان‌هایت را خوب نشسته‌ای!»

میشی زد زیر گریه. ماشی گفت: «بهتر است برویم پیش دکتر جغدی.»

دکتر جغدی تا دندان‌های میشی را دید گفت: «وای، چقدر آشغال این جاست! معلوم می‌شود دهان و دندان را درست نمی‌شویی! غذاهایی که بین دندان‌ها گیر می‌کنند، دندان را خراب می‌کنند.»

بعد هم دندان‌های میشی را حسابی تمیز کرد. میشی یک

چیزی را خیلی خوب فهمید. شما می‌دانید میشی چه

چیزی را خوب فهمید؟





● احمد عربلو و فهیمه فتوره‌چی  
● تصویرگر: نرگس جوشش

## پهلوان پنبه

مهرداد کوچولو به پدرش گفت: «اگر گرگ‌ها توی جنگل دنبالم کنند، برای من فرقی نمی‌کند یک گرگ باشد یا هزار تا!»  
پدرش گفت: «آفرین پسر شجاع... حالا چرا فرقی نمی‌کند؟»  
مهرداد گفت: «چون که در هر دو صورت فرار می‌کنم!»



## خسیس

از یک مرد خسیس پرسیدند:  
«بزرگ‌ترین آرزوی تو چیست؟»  
گفت: «آرزو دارم کچل بشوم که بی‌خودی پول آرایشگاه ندهم!»



## شیرینی

برادر بزرگ‌تر به برادر کوچک‌تر گفت:  
«چرا همه‌ی شیرینی‌ها را تنهایی خوردی و اصلاً به فکر من نبودی!؟»  
برادر کوچک‌تر گفت: «اتفاقاً خیلی هم به فکر تو بودم که مبادا یک‌دفعه سر برسی!»



# نقاشی چند تکه



● رویا صادقی

در شماره‌ی قبل گفتیم، می‌توانید روی یک کاغذ نقاشی بکشید. بعد دورش را قیچی کنید و آن را روی کاغذ رنگ‌شده‌ی دیگری بچسبانید. بچه‌ها! قبل از قیچی کردن دور نقاشی، می‌توانید خیلی ساده فقط آن را رنگ کنید. یا می‌توانید مثل ترنج با دقت و حوصله شکل‌های رنگارنگ زیادی روی آن اضافه کنید.



روی آن‌ها پولک بچسبانید یا اکلیل بریزید تا قشنگ‌تر بشوند. بعد دورشان را قیچی کنید و آن‌ها را روی کاغذی که از قبل رنگ کرده‌اید، یا روی کاغذ کادو یا کاغذ رنگی، بچسبانید. برای این کار می‌توانید از کاغذهای دورریختنی هم استفاده کنید.



ترنج باباغلام، ۵ ساله از تهران



ترنج باباغلام، ۵ ساله از تهران



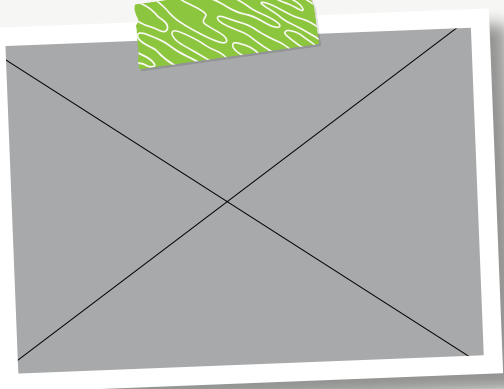
ماهک عباسی، ۷ ساله از کرج



سورنا شکوری، ۷ ساله از ماسال



آرمان املی، ۷ ساله از اصفهان



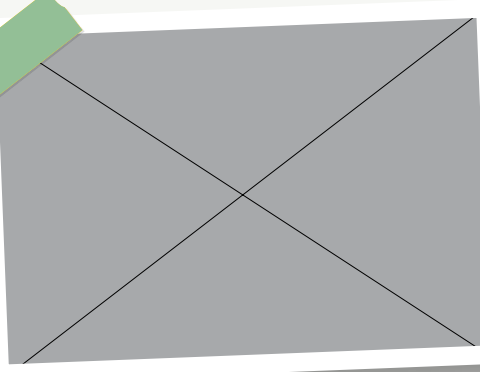
مطهره رضایی، ۷ ساله از تهران



مجیا سادات سعیدی، ۷ ساله از تهران



آریا کیا، ۷ ساله از کُرد کوی



بچه‌ها، نقاشی‌های خود را برای ما بفرستید.



# آب‌بازی علمی



تازه کاری

وسایل لازم:

یک تشتت پلاستیکی پر از آب، وسیله‌های گوناگون مثل کلید، اسباب‌بازی پلاستیکی، میخ و چوب بستنی.



۱. یکی یکی وسیله‌ها را داخل آب بینداز.

• تیتره امانی • تصویرگر: سام سلماسی



۲. بعضی از آن‌ها زیر آب می‌روند. بعضی دیگر هم روی آب می‌مانند.



۳. اگر آن‌هایی را که روی آب هستند، با دستت ببری ته آب و رهایشان کنی، زیر آب می‌مانند یا دوباره روی آب می‌آیند؟

امیدوارم از انجام این آزمایش لذت ببری.



# آلو

آلوی تُرش و شیرین  
رنگش بین چه شاد است

این پوست طلایی  
اندازه‌ی تن او  
نه تنگ نه گشاد است

# آنجیر

آنجیر شکر پاره  
یک بقیچه‌ی سوغاتی است

در بقیچه‌ی خوش رنگش  
هم دانه و هم شیره  
در هم شده و قاطی است



# با تالاب کمجان بیشتر آشنا شویم.

• روشنگ فتنی

• تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه

تالاب یعنی جایی که آب در آن می‌ماند. تالاب حیوانات و گیاهان مخصوصی دارد. پرندگان مسافر در تالاب استراحت می‌کنند.

پرندگان زیادی هر سال در زمستان به اینجا می‌آیند، تخم می‌گذارند و جوجه‌هایشان را به دنیایمی‌آورند.

این تالاب در روستای کمجان، نزدیک شهر شیراز، قرار دارد. مردم توانستند به کمک هم تالاب را نجات دهند تا گیاهان دوباره رشد کنند و پرنده‌ها و حیوانات دیگر به اینجا برگردند. آن‌ها با تالاب پر از آب می‌توانند کشاورزی، دامپروری، حصیربافی و کارهای دیگر انجام دهند.

در اینجا گیاهان زیبایی مثل نی و گیاه شوره وجود دارند.

در کنار تالاب حیواناتی مانند آهو، الاغ، گراز، گوزن، بز کوهی، کفتار و روباه زندگی می‌کنند.

بیشتر از ۱۰۰ نوع پرنده در تالاب کمجان زندگی یارفت‌وآمد می‌کنند؛ مانند فلامینگو و اردک.

